



فرهنگ و هنر ایران رقم بزند، نتوانسته شرایط امنی برای زندگی و شهروندی آنها فراهم کند. هر چند محمدکاظم کاظمی، ابوطالب مظفری و نویسندگان جوان‌تری مانند احمد مدقق هنوز در ایران هستند و می‌نویسند، اما رفته‌ها هم بی‌شمارند.

نویسنده دیگری ترجیح می‌داد لااقل در کشوری زندگی کند که مردم هم‌زبانش باشند. رفته‌ها کم نیستند و ایران در این میان به جای این‌که محمل و محلی برای کار و فعالیت آنها باشد، هم از وجودشان بهره‌بربرد و هم مسیر متفاوت و بهتری را برای فضای

شناخته‌شده‌ای دیگری است که نخستین مجموعه داستان خود را در ایران منتشر کرد. او هم چند سالی است که ایران را ترک کرده، در حالی که اگر شرایط بهتری در ایران زندگی می‌کرد و مانند هر شاعر و

گو کرده‌ایم؛ **محمدکاظم کاظمی، شاعر و عبدالحکیم وفا، تهیه‌کننده رادیو**

دند شما پل بزیند



زینب مرتضایی‌فرد

فرهنگ و هنر

عبدالحکیم وفا، تهیه‌کننده و مجری رادیو‌دری یکی از رادیوهای برون‌مرزی ایران است. هر چند از اوایل دهه ۶۰ همراه با پدر و مادرش به ایران مهاجرت کرده و در مشهد ساکن شده است، اما پیچ و تاب کلمه‌ها و شاعرانگی ساده‌ترین عباراتش یادآوری می‌کند او هنوز هم کابل کوچکی را درون خود دارد که هر جای دنیا هم زندگی کند، همراهش خواهد بود. با او درباره سال‌های مهاجرت، زندگی در ایران و سی و چند سال زیستن با عنوان مهاجر افغانستانی حرف زدیم. او منصف است، خوبی‌ها و بدی‌هایی که در ایران دیده را کنار هم می‌چیند و البته اگر ما منصف باشیم خودمان درکی خواهیم داشت از این‌که سال‌ها میزبانان خوبی نبوده‌ایم و تعاریف وفا را خواهیم گذاشت پای مهریانی‌اش. هر چند خودش می‌گوید از مردم ایران بیشتر خوبی دیده و ناراحتی به دل ندارد، اما به نظرش مسؤولان می‌توانسته‌اند رفتار بهتری داشته باشند و وحدت فرهنگی مردم دو کشور هم می‌توانسته راه را برای تفرقه‌افکنی‌های دشمنان ببندد. اتفاقات خوبی که البته هنوز هیچ‌کدام محقق نشده‌اند، اما می‌توان امیدوار بود به این‌که روزهای آینده آفتابی‌تر از امروز باشند.

از چه سالی به ایران آمدید؟

سال ۱۳۶۲ همراه با خانواده ام به مشهد آمدم. بعد خودم در همین شهر تشکیل خانواده دادم، ازدواج کرده و بچه‌دار شدم و تا امروز روزگار گذرانده‌ام.

در ایران ادامه تحصیل ندادید؟

وقتی به ایران آمدم مهم‌ترین تصمیمم ادامه تحصیل بود. اما در دهه ۶۰ فضا خیلی با امروز فرق داشت و امکانش فراهم نبود. آن زمان مهاجران را در دانشگاه به این راحتی‌ها نمی‌پذیرفتند و مجبور شدم مطالعه در کتابخانه آستان قدس را غنیمتی بدانم برای ارتقای سوادم.

خیلی از مهاجران افغانستانی برای ادامه تحصیل یا داشتن زندگی بهتر از ایران رفتند. شما چرا مانده‌اید؟

خانواده من اعم از پدر و مادرم، خواهر و برادرهایم همه رفته‌اند. خیلی‌ها می‌روند تا برای زندگی امکانات بیشتری داشته باشند، چون می‌دانند در ایران زندگی ایده‌آلی نخواهند داشت، از مهاجرتی راهی مهاجرت دیگری می‌شوند تا شاید آنجا بتوانند از تحصیلات برخوردار شوند و دارای یک هویتی باشند. اما من علاقه‌هایی دارم که موجب شده در ایران بمانم. ما هزاران سال تعامل فکری و فرهنگی داریم، دغدغه‌های دینی و مذهبی مشترک داریم و زبان مشترک. همین دغدغه‌ها مرا ماندگار کرده، صرف‌نظر از این‌که خوش می‌گذرد یا نه...

این که خوش می‌گذرد یا نه هر چند يك انتخاب است، اما مهم هم هست.

مهم است، قبول دارم اما آدم باید این را بپذیرد که هجرت هم مسائل مخصوص به خودش را دارد، باید مهاجر شوی تا بدانی سخت‌های عالم مهاجرت چیست و چگونه است.

بزرگ‌ترین معضلی که در ایران يك مهاجر افغانستانی را آزار می‌دهد چیست؟

حس نادیده گرفته شدن. ما وقتی به ایران مهاجرت کردیم زحمت‌مان روی دوش خودمان بود. مهاجران کار کردند و زحمت کشیدند، هزینه چندان



برای ایران نداشتند و زن و مرد با زور بازوی خود نان پیدا کردند و سرپایر جامعه نشدند. اما در ایران آن سال‌ها ما یا اصلا دیده نشدیم یا اگر هم دیده شدیم، لهجه‌مان مورد تمسخر قرار گرفت و هر جا اسم يك چاق‌ق بر افغانستانی پیدا شد، آن را بررنگ کردند. نمی‌گویم مهاجران خلاقی نداشتند، مسلما در بین مهاجران هم نخبه و هم نخاله دیده می‌شود، مثل هر جای دنیا اما خوبی‌های مهاجران نادیده گرفته شد و همه به بدی‌هایشان پرداختند. هیچ‌کس ندید زحمت‌نخبگان فرهنگی مهاجر را برای تعاملات فکری یا زحمت مهاجرانی‌را که هیچ دیواری بالا نرفت مگر این‌که آجرهایش دست‌های آنها را بوسیده باشد. وقتی ایران درگیر جنگ تحمیلی شد هم مهاجران در دفاع از ایران کمک کردند، اما جامعه این موضوع را چندان ندید. سال‌های سال با خوشی‌های ایران دست‌افشاندند و پای گویدند و با غم‌ها غمگین شدند، اما از ندیده شدن دچار درد شدیم. مهاجران همواره تلاش کردند به عنوان بخشی از جامعه

پذیرفته شوند و هرگز این اتفاق نیفتاد. هر چند طی سال‌های اخیر شرایط واقعا بهتر شده اما هنوز هم این درد، اغلب افغانستانی‌های مقیم ایران را آزار می‌دهد.

خیلی از مردم ایران قبول دارند که در برخورد با مهاجران میزبان خوبی نبوده‌ایم.

اتفاقا من مردم ایران را دوست دارم. سال‌هاست در شهر مشهد زندگی می‌کنم و حالا با لباس ملی خودم در خیابان راه می‌روم و هیچ‌کس نگاه بدی ندارد، یعنی ما را پذیرفته‌اند. من مشکل را در دو بخش دیگر می‌بینم. اول تفرقه‌افکن‌های خارجی که مدام تلاش می‌کنند بین دو کشور و مردمش خط بکشند و از آب گل‌آلود ما‌هی مراد خودشان را بگیرند. مشکل بعدی هم مسؤولان هستند که هنوز ما را نمی‌پذیرند. وقتی رهبر معظم انقلاب دستور می‌دهد فرزندان مهاجران را با تکريم در مدرسه‌ها ثبت نام کنند، یعنی تا قبل

سراغ دارید که در يك سال دوتا فیلم سینمایی و يك سریال تلویزیونی ساخته باشد؟ ما مردم همان کشوری هستیم که شما وقتی يك فیلم کاملا ضد ایرانی می‌سازید که اتفاقا فیلمی سطحی، تاریخ‌گدشته، کلیشه‌ای و ضعیف هم هست، سازمان سینمایی‌مان با دست و دلبازی به فیلمنامه و فیلمتان مجوز می‌دهد و جشنواره‌مان همان فیلم را در بخش مسابقه‌اش می‌پذیرد و تازه با همین فیلم هم به‌زودی تشریف می‌برید به جشنواره‌های بین‌المللی و احتمالا به دلیل انعکاس دردهای مهاجران مظلوم توسط فیلمسازان مظلوم، جایزه هم می‌برید. می‌بینید؟ ما احيانا کمی هم مردم مهمان‌نوازی هستیم. حداقل و ظاهرا برای شما که بودیم، من نمی‌دانم در کشور شما نمک معنی دارد یا نه ولی شما همچنان فیلم‌هایتان را بسازید. راحت باشید. فقط لطفا يك وقت توی دلتان به ما نخندید، نگویید کودن بودند نفهمیدند.»

نکته و نتیجه: کاری نداریم که محتوای فیلم تازه برادران محمودی نهایتا ضد ایرانی به آن معنا که کیوان کثیریان می‌گوید هست یا نه، عجلاتا این را می‌دانیم که افغانستانی‌ها در ایران دچار محدودیت‌هایی هستند و این محدودیت کیفیت‌های گوناگون دارد. چنانچه محمدکاظم کاظمی شاعر افغانستانی در همین صفحه به جام‌چم گفته، این محدودیت‌ها با توجه به سلاقی مدیران محلی متفاوت است و شهرهای مختلف محدودیت‌های یکسانی را تجربه نمی‌کنند. حرف‌های کثیریان را درباره این‌که برادران محمودی باید جانب انصاف را رعایت کنند در نمی‌کنیم، اما کاش لحن آقای منتقد، سمت منت‌گذاری نمی‌لغزید. کاش همان‌طور که پذیرفته‌ایم مهاجران افغانستانی در بافت فرهنگی ما هم‌رسان شده‌اند، انتقادمان از آنها نیز به عنوان اتباع بیگانه نباشد و نگوییم فقط خودمان حق داریم از خودمان انتقاد کنیم.

تیترو میان‌تیتريهای این گزارش، از مسطی است نوشته سیدحسین مبارز شاعر افغانستانی



فیلم کارگردان افغانستانی در ایران و واکنش‌ها

حرمت شادی، هم حرمت غم را داریم

شرح ماوقع: نوید و جمشید محمودی را به عنوان دو کارگردان نسبتا پرکار افغانستان در سینمای ایران می‌شناسیم؛ این دو برادر که از کودکی به ایران مهاجرت کرده‌اند در این سال‌ها با

نویسندگی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی چند فیلم از جمله «چند متر معكب عشق» و «رفتن» و حالا با تازه‌ترین فیلمشان در جشنواره فیلم فجر اخیر یعنی «مردن در آب مطهر» سر زبان‌ها افتادند. فیلم‌های این دو برادر عموما به دردمسرها و محدودیت‌های هم‌وطنانشان در ایران می‌پردازد اما این آخری با توجه به تجهیزش به انتقادهایی صریح‌تر، سر و صدای عده‌ای را در ایران در

واکنش: در این میان آتش کیوان کثیریان در انتقاد به رویکرد

برادران محمودی در فیلم تازه‌شان، از همه تندتر بود. این منتقد سینما نوشته بود: «ما به اندازه‌ای که شما در فیلمتان نشان می‌دهید و احتمالا فکر می‌کنید، مردم درب و داغان و وحشی و نامرد و بی‌صفت و کلاهربدار و ظالم و اینهایی نیستیم. ما مردم جایی هستیم که شما همانجا درس خواندید و رشد کردید و در تلویزیون و سینمای همین کشور، تهیه‌کننده و کارگردان شدید. ما مردم همان سرزمینی هستیم که يك دوست افغان تا دبیری جشنواره شعر فجر هم می‌تواند پیشروی کند. کدام فیلمساز ایرانی را

اردو: این یکی، زبان مستقلى به حساب می‌آید و ارتباط آن با زبان فارسی فقط به لحاظ تبارشناسی است. زبان اردو زبان ملی کشور پاکستان و یکی از ۲۲ زبان ملی در هندوستان است. این زبان هم مانند زبان فارسی از خانواده زبان‌های هند و آریایی است و به همین دلیل به فارسی نزدیک است اما شاخه یا ریشه زبان فارسی محسوب نمی‌شود. زبان‌های اردو و هندی در واقع دو گویش از زبان هندوستانی هستند و کسانی که هندوستانی بدانند، زبان اردو را می‌فهمند و همین‌طور برعکس. این زبان به خط فارسی- عربی نوشته می‌شود و این یکی هم از دیگر دلایلی است که آن را به فارسی مرتبط می‌کند.

قدیمی‌ترین نمونه مکتوب فارسی که در دست داریم سندی مربوط به خرید و فروش است که با زبان فارسی ولی با الفبای عبری نوشته شده. می‌شود مثل مللک‌الشعری بهار نتیجه گرفت: «شعر و نثر درى در خراسان به ظهور آمده و با اندك توجهی از طرف ملوك اطراف، شعرا و دبيران به گفتن شعر و پرداختن كتب به زبان درى

اقبال کرده‌اند و در همان حال يك بيت شعر و يك رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غربی در قرن چهارم به وجود نیامده است؛ اگر هم شعر یا کتابی دیده شده یا ذکر آن رفته است، به زبان پهلوی یا طبری است، مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه...» (سبك‌شناسی، جلد ۱، ص ۵۵). از طرف دیگر، زبان رسمی دولت ساسانیان، زبان پهلوی بوده اما آن‌طور که این مقفّع توضیح داده، در ایران باستان زبان درى هم رواج داشته و اصلا اسم زبان درى از اینجا آمده که مردم پایتخت ساسانی (تیسفون) به این زبان سخن می‌گفتند و به نوعی زبان دربار بود. («الفهرست» ابن ندیم، ترجمهٔ محمدرضا تجدد، ص ۲۲)، رضایی نهایتا این‌طور نتیجه گرفته که: زبان فارسی درى، از همان عصر ساسانی در مناطق مختلفی از ایران رایج بود، اما چون زبان و خط پهلوی زبان رسمی بود، بعد از سقوط دولت ساسانیان بود که این زبان مجال رشد پیدا کرد و بعدها با ظهور شاعران و نویسندگانی توانا در خراسان بزرگ (شامل افغانستان امروزی)، توانست فراگیر شده و به زبان و خطی تبدیل شود که ما امروزه از آن استفاده می‌کنیم.

نکته و نتیجه: بروید بالا و لایه‌لای حرف‌های محمدکاظم کاظمی، با منطقی‌که از این شاعر سراغ داریم، بخوانید که رئیس‌جمهور افغانستان کجای حرف‌هایش درست است و کجایش غلط.



پهلوی: اواخر دوره ساسانیان دو شاخه از زبان فارسی یعنی فارسی درى و فارسی پهلوی در میان مردم کاربرد داشت که دومی یعنی پارسی پهلوی یا پارسی میانه بیشتر در بین موبدان و دانشمندان و مردم استان پارس یا فارس امروز کاربرد داشت. پهلوی یا همان پارسی میانه در دوره اشکانیان يك زبان محلی محسوب می‌شود و بعد از پهلوی اشکانی تأثیر گرفت تا این که در زمان ساسانیان زبان رسمی شاهنشاهی شد و بسیاری از کتیبه‌ها و اسناد ساسانی به پارسی میانه یا پهلوی نوشته شدند. این زبان حتی بعد از پرافتادن سلسله ساسانیان نیز ادامه داشت و همچنان بعد از ورود اسلام به ایران هم از این زبان استفاده می‌شد و کتاب‌ها و اسنادی به این زبان وجود دارد اما تقریبا شاخه از بین رفته‌ای از زبان فارسی محسوب می‌شود.